

دیباچه بر رساله ووینف (الف. و. لوناچارسکی)

درباره طرز برخورد حزب نسبت به اتحادیه‌های کارگری (۱)

رساله رفیق ووینف درباره طرز برخورد حزب سوسیالیست طبقه کارگر نسبت به اتحادیه‌های کارگری راه را برای سوء تعبیرهای زیادی باز گذاشته است. دو دلیل برای چنین چیزی وجود دارد. در نخستین قدم، نویسندگان در تب و تاب و مبارزه‌اش علیه درک کوتاه بینانه و غلط از مارکسیسم، علیه عدم اشتیاق به در نظر گرفتن احتیاجات جدید جنبش طبقه کارگر و داشتن نظری گسترده‌تر و عمیق‌تر در این موضوع غالباً نظر خود را در مفهوم بسیار کلی بیان می‌کند. به درست آئینی حمله می‌کند - در واقع درست آئینی در داخل گیومه، یعنی درست آئینی دروغین - یا سوسیال دموکراسی آلمانی بطور کلی، در صورتی که در واقع انتقاد او متوجه درست آئینی پست است، فقط متوجه جناح فرصت طلبان سوسیال دموکراسی است. دوماً، نویسندگان برای عموم مردم روسیه می‌نویسد، اما به سختی تفاوت‌های جزئی را که در شرایط مسئله مورد بررسی خود که در روسیه وجود دارد در نظر می‌گیرد. نقطه نظر رفیق ووینف بسیار دور از نقطه نظر سندیکالیست‌های روسی، منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها است. خواننده‌ای بی توجه یا نا آگاه به آسانی می‌تواند در یک عبارت یا عقیده از نویسندگان عیب جوئی کند، زیرا او عمدتاً فرانسویها و ایتالیاییها را در نظر دارد و بر خود وظیفه بریدن از انواع مختلف کودن‌های روسی را هموار نکرده است.

به عنوان مثال برای مطلب اخیر الذکر مثال سوسیالیست رولوسیونرها را ذکر می‌کنیم. در زنامایا ترودا (Znamya Truda) (۲) شماره ۵، سوسیالیست رولوسیونرها با گستاخی معمول خود اعلام می‌دارند که: «بین الملل سوسیالیست نقطه نظری درباره جنبش اتحادیه کارگری را که ما (!) همیشه (!) بر آن بودیم پذیرفت.» اجازه دهید که «مجموعه مقالات» شماره یک (۱۹۰۷) که به وسیله ناشامیسل (Nasha Mysl) انتشار یافته را در نظر بگیریم. آقای ویکتور چرتف، کائوتسکی را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد، اما در مورد قطعنامه مانهایم و مبارزه کائوتسکی علیه فرصت طلبی‌های هواخواه بیطرفی سکوت اختیار می‌کند! مقاله کائوتسکی که میرزا بنویس اس آر‌ها مورد حمله قرار می‌دهد، درست قبل از کنگره مانهایم (۳) نوشته شده بود. در مانهایم کائوتسکی با هواخواهان بیطرفی مخالفت کرد. قطعنامه مانهایم «شکافی قابل ملاحظه‌ای در بیطرفی اتحادیه‌های کارگری ایجاد می‌کند.» (اصطلاح کائوتسکی در مقاله‌ای درباره کنگره مانهایم منتشره در نئوزیت (Die Neue Zeit) (۴) برای ۶ اکتبر ۱۹۰۶). و اکنون در ۱۹۰۷، منتقدی از راه می‌رسد که قیافه انقلابی به خود می‌گیرد و کائوتسکی را «دگماتیست بزرگ و بازجوی مارکسیسم» می‌خواند، کائوتسکی را - کاملاً در ردیف فرصت طلبان هواخواه بیطرفی! - متهم به بی اعتبار کردن عمده نقش اتحادیه‌های کارگری، تمایل به «زیر دست» حزب کردن آنها، و مانند آن می‌کند. اگر به این مطلب این را اضافه کنیم که اس آر‌ها همیشه هوادار اتحادیه‌های کارگری غیرحزبی بوده‌اند، و اینکه زنامایا ترودا شماره ۲ برای ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۷ در سرمقاله خود گفت «جای تبلیغات حزبی در خارج از اتحادیه است»، این تصویری کامل از انقلابیگری اس آر‌ها به دست می‌دهد.

زمانی که کائوتسکی با بیطرف گرائی فرصت طلبانه مبارزه کرد و تئوری مارکسیسم را رشد و توسعه داد، اتحادیه‌های کارگری را به جانب چپ حرکت داد، این آقایان محترم با تکرار

شعارهای فرصت طلبها و ادامه پنهانی هواداری از غیرحزبی بودن اتحادیه‌های کارگری به جان او افتادند. وقتی که همین کائوتسکی با اصلاح قطعنامه بیر (Beer) در اشتوتگارت باز هم بیشتر اتحادیه‌های کارگری را به جانب چپ سوق داد و در قطعنامه تأکید را بر وظایف سوسیالیستی اتحادیه‌های کارگری نهاد، آقایان محترم اس آر فریاد زدند که: بین الملل سوسیالیست بر نظریات ما صحنه گذارده!

این سؤال مطرح می‌شود که آیا چنین روشهایی درخور اعضای بین الملل سوسیالیست است؟ آیا چنین انتقادی اثبات گستاخی و بی اصولی نیست؟ نمونه چنین گستاخی در بین سوسیال دمکراتها، انقلابی سابق پلخانف است که عمیقاً مورد احترام لیبرالهاست. پلخانف در سرآغازی بر جزوه «ما و ایشان» با رضایت خاطر بی مانندی اعلام می‌دارد که قطعنامه اشتوتگارت (درباره اتحادیه‌های کارگری) با اصلاح من قطعنامه لندن (قطعنامه کنگره لندن ح.ک.س.د.ر) را بی اعتبار می‌کند. شاید بسیاری از خوانندگان با خواندن این ادعای نارسوسوس پرشکوه ما، معتقد شوند که مبارزه در اشتوتگارت دقیقاً بر سر این اصلاح پلخانف انجام شد و بطور کلی این اصلاح واقعاً دارای اهمیت جدی بوده.

در واقع این اصلاح («وحدت مبارزه اقتصادی همیشه باید مد نظر باشد») دارای هیچ نوع اهمیت جدی نبود. این اصلاح حتی هیچ تأثیری در محتوای مسائل مورد مناظره در اشتوتگارت، در محتوای تفاوت عقاید در سوسیالیسم بین المللی نداشت.

حقیقت امر اینست که انفجار پلخانف برای پیشنهاد اصلاحی «اش» دارای اهمیت بسیار پستی است - به بیراهه بردن خواننده از طریق منحرف کردن توجه او از مسائل واقعاً قابل بحث جنبش اتحادیه کارگری و پنهان کردن شکست عقیده بیطرف گرائی در اشتوتگارت.

کنگره ۱۹۰۶ ح.ک.س.د.ر در استکهلم که در آن منشویکها پیروز گردیدند، طرفدار نقطه نظر بیطرفی اتحادیه کارگری بود. کنگره لندن ح.ک.س.د.ر، موضع متفاوتی گرفت و ضرورت کار در جهت طرفدار حزب کردن اتحادیه‌ها را اعلام کرد. کنگره بین الملل اشتوتگارت قطعنامه‌ای را پذیرفت که آنچنان که کائوتسکی به درستی آنرا شرح داد «یکبار و برای همیشه به بیطرفی پایان می‌دهد».* پلخانف همانگونه که ووینف به تفصیل شرح داده است به جلسه کنگره اشتوتگارت رفت که از بیطرفی دفاع کند. و در گلیخهیت (*Die Gleichheit*) کلارا زتکین سخنگوی جنبش زنان کارگر آلمان نوشت که «پلخانف با استدلالاتی که تقریباً قانع کننده نبودند کوشید که نوعی محدودیت برای این اصل را محقق نشان دهد.»** (یعنی اصل موضع گیری نزدیک اتحادیه‌ها با حزب).

بدین ترتیب اصول بیطرفی که پلخانف هوادار آن بود به شکست انجامید. استدلال او به وسیله سوسیال دمکراتهای انقلابی آلمان «قانع کننده» تلقی نشد. و او، با تمجید از خود اعلام می‌دارد که: اصلاح «من» پذیرفته شد و قطعنامه کنگره لندن اهمیت خود را از دست می‌دهد ... بله، بله اما از طرف دیگر استنباط نوزدرف(۵)، سوسیالیستی که مورد احترام لیبرالها است ظاهراً چیزی از اهمیت خود را از دست نمی‌دهد.

* «به پیش» (vowarts) شماره ۲۰۹، سال ۱۹۰۷، Beilage، گزارش کائوتسکی به کارگران لایپزیگ درباره کنگره اشتوتگارت. نگاه کنید به Kalendar dlya vsekh ۱۹۰۸، انتشارات زرنو، ص ۱۷۳، مقاله من درباره کنگره بین الملل سوسیالیستی در اشتوتگارت. [صفحات ۸۸-۸۷ جلد ۱۳ مجموعه آثار لنین]

** نگاه کنید به Kalendar dlya vsekh، ص ۱۷۳، همینطور مجموعه مقالات Zarnitsy (سن پترزبورگ، ۱۹۰۷) که حاوی ترجمه کاملی از این مقاله Die Gleichheit است.

من معتقدم که رفیق و وینف در اینکه می گوید که سوسیالیستهای آئین درست [ارتدکس] آلمان عقیده طوفان به راه انداختن را زیانبخش تلقی می کنند و در اینکه آئین درستی «همه چیز را داشت اما جوهر کامل اکونومیسم جدید را پذیرفت» راه خطا می رود. چنین چیزی را نمی توان درباره کائوتسکی گفت، و رفیق و وینف خود صحت نظریات کائوتسکی را می پذیرد. رفیق و وینف در حالیکه آلمانیها را برای «بسیار کم صحبت کردن درباره نقش اتحادیه های کارگری به منزله سازماندهندگان تولید سوسیالیستی» مورد سرزنش قرار می دهد، در جای دیگر نظر لیبکنخت بزرگ را ذکر می کند، که این نقش اتحادیه ها را به شدیدترین شکلی تأکید کرد. اشتباه دیگر رفیق و وینف باور کردن حرف پلخانف است دایر بر آنکه بیل در نطق خود عمداً ذکر انقلاب روسیه را از قلم انداخت و نمی خواست که راجع به روسیه حرف بزند. این کلمات پلخانف به سادگی، مسخرگی خام از جانب یک سوسیالیست است که عمیقاً مورد احترام لیبرالها است و نباید که برای یک لحظه هم جدی گرفته می شد، و یا حتی نباید موجب احتمال اعتقاد به اینکه ذره ای حقیقت در آنهاست بشود. تا آنجا که به من مربوط می شود می توانم گواهی دهم که در اثنای نطق بیل، فون کول، یکی از نمایندگان جناح راست سوسیالیست که در جلسه کنار من نشسته بود، مخصوصاً به بیل گوش داد که ببیند آیا او از روسیه ذکری می آورد. و به مجرد آنکه بیل نطق خود را تمام کرد، فون کول با نگاهی متعجب به طرف من برگشت؛ او شک نداشت (و هیچ عضو برجسته دیگر کنگره نیز شک نداشت) که بیل روسیه را تصادفاً فراموش کرده است. بهترین و با تجربه ترین سخنگویان گاه دچار لغزش می شوند. نامیدن چنین فراموشکاری بیل کهنه کار به عنوان «خصلت» بیل از طرف رفیق و وینف به نظر من غیر منصفانه ترین کار است. همچنین صحبت کلی کردن درباره بیل فرصت طلب «زمان حاضر» نیز بسیار غیرمنصفانه می باشد. هیچ پایه ای برای چنین کلیت دادنی وجود ندارد.

لکن اجازه دهید که برای پرهیز از سوء تعبیر فوراً بگویم که اگر کسی بکوشد که این اصطلاحات رفیق و وینف را علیه سوسیال دمکراتهای انقلابی آلمان بکار برد، عمل او بی صداقتی و قاپیدن چند کلمه بخصوص است. رفیق و وینف در تمام رساله اش به دفعات ثابت کرده است که او طرفدار مارکسیستهای انقلابی آلمان (مانند کائوتسکی) است، و ثابت کرده است که او همراه با آنها کار می کند که از شر پیش داور، کلیشه های فرصت طلبانه و از خود راضی بودن کوتاه بینانه خلاص شود. بدین علت است که حتی در اشتوتگارت، من در موارد اساسی با رفیق و وینف در یک صف قرار گرفتم و با او در مورد تمام خصوصیت انتقاد انقلابی اش توافق داشتم. و وینف در گفتن اینکه اکنون ما باید از آلمان درس بگیریم و از تجربه آنها استفاده کنیم، کاملاً محق است. تنها نادانان، که هنوز چیزی از آلمانیها نیاموخته اند و بدین سبب الفبا را نمی دانند، می توانند از این سخنان، «انشعاب» در درون سوسیال دمکراسی انقلابی را استنباط کنند. ما، در صورتی که بخواهیم به جوهر مارکس صادق باشیم و به سوسیالیستهای روسی کمک کنیم که به سطح وظایف امروز جنبش کارگری ارتقاء یابند، باید از اشتباهات رهبران آلمان بدون واهمه و علنی انتقاد کنیم. بیل بدون شک در اسن (Essen) در اشتباه بود، همانگونه که در هنگام دفاع از نوسکه (Noske) وقتی که طرفداری از تقسیم جنگها به دفاعی و تهاجمی کرد، وقتی که به روش مبارزه «رادیکالها» علیه فون کول حمله کرد، وقتی که (با سینگر) شکست و اشتباه بودن تاکتیکهای هیئت نمایندگی آلمان را در اشتوتگارت انکار کرد. ما نباید این اشتباهات را پنهان کنیم، بلکه باید آنها را چون مثالی بکار ببریم تا به سوسیال دمکراتهای روس بیاموزیم که چگونه از آنها حذر کنند و در سطح کامل تری از احتیاجات مارکسیسم انقلابی قرار گیرند. و

اجازه ندهیم که آنارشیستهای روسی و سندیکالیستهای ناپخته، لیبرالها و اس آر‌ها از انتقاد ما از بیل بانگ شادی برآورند. ما باید به این آقایان محترم بگوئیم که: «عقابها گاه پائین تر از مرغان پرواز می کنند، اما مرغان هیچگاه نمی توانند به بلندی عقابها پرواز کنند!»

کمی بیش از دو سال قبل آقای استرووه، که در آن هنگام از انقلاب دفاع می کرد در ضرورت عملیات آشکار انقلابی نوشت و بر این عقیده بود که انقلاب باید قدرت را در دست بگیرد - این آقای استرووه در اسوو بوژدنیه (۶) شماره ۷۱ (چاپ خارج) نوشت: «در مقایسه با انقلابیگری آقای لنین و یارانش، انقلابیگری سوسیال دمکراسی اروپای غربی بیل و حتی کائوتسکی فرصت طلبی است». من در آن زمان به آقای استرووه جواب دادم: «چه وقت و کجا من ادعا کردم که یک نوع گرایش بخصوصی در سوسیال دمکراسی بین المللی ایجاد کرده‌ام که مطابق با گرایش بیل و کائوتسکی نیست؟» (دو تاکتیک، ص ۵۰، چاپ روسی)

در تابستان ۱۹۰۷ در رساله‌ای درباره مسئله تحریم دوما سوم، تذکر داده‌ام که اصولاً خطاست که بلشویسم را مطابق با تحریم گرائی یا بویویزم (Boyevism) بدانیم.

حال در مورد مسئله اتحادیه‌های کارگری نیز، تأکید متساوی باید بر این حقیقت قرار گیرد که بلشویسم تاکتیکهای سوسیال دمکراسی انقلابی را در تمام زمینه‌های مبارزه و در تمام حوزه‌های فعالیت بکار می بندد. آنچه که بلشویسم را از منشویسم متمایز می گرداند آن نیست که بلشویسم کار در اتحادیه‌های کارگری، کار در انجمنهای تعاونی و غیره را «رد می کند» بلکه آنست که بلشویسم روش متفاوتی در کار تبلیغ و تهییج و سازمان دادن طبقه کارگر برمی گزیند. بدون شک فعالیت در اتحادیه‌های کارگری امروز حاوی اهمیت بسیار زیادی است. برخلاف بیطرف گرائی منشویکها، ما باید این فعالیتها را در جهت سمتگیری نزدیکتر اتحادیه‌ها با حزب و رشد آگاهی سوسیالیستی و فهم وظیفه انقلابی طبقه کارگر انجام دهیم. در اروپای باختری سندیکالیسم انقلابی در بسیاری از کشورها نتیجه مستقیم و گریز ناپذیر فرصت طلبی، اصلاح طلبی و ناقص الخلقگی پارلمانی است. در مملکت ما نیز، اولین قدم «فعالیت دوما» فرصت طلبی را به اندازه بسیار زیادی افزایش داد و منشویکها را به مقام بندگی در مقابل کادتها تنزل داد. مثلاً پلخانف، در کارهای سیاسی روزانه‌اش، در حقیقت با محترمینی چون پرکوپوویچ و کوسکووا یکی گشته است. در ۱۹۰۰ پلخانف آنان را بخاطر برنشتاینیسم رد کرد، و بخاطر آنکه آنها فقط «دنباله روی» از طبقه کارگر روس را در نظر داشتند (کتاب یادداشت (Vademecum) برای اعضای هیئت تحریریه رابوچیه دیلو، ژنو، ۱۹۰۰). در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ اولین ورقه‌های رأی پلخانف را در آغوش این آقایان محترم، که اکنون «دنباله روی» از لیبرالیسم روسی را در مد نظر دارند انداخت. سندیکالیسم نمی تواند به منزله عکس العمل علیه این رفتار شرم آور سوسیال دمکراتهای «برجسته» در خاک روسیه رشد نکند.

بنابراین رفیق وینف کاملاً بر حق است که چنین شیوه‌ای را اتخاذ کند و از سوسیال دمکراتهای روس بخواهد که از مثال فرصت طلبی و از مثال سندیکالیسم بیاموزند. کار انقلابی در اتحادیه‌های کارگری تأکید را از حيله گری پارلمانی برمی دارد و بر تعلیم طبقه کارگر، بر تشکیل سازمانهای خالص طبقاتی، بر مبارزه در خارج از پارلمان، بر توانائی استفاده (و آماده کردن توده‌ها برای امکان استفاده موفقیت آمیز) از اعتصاب عمومی، و نیز «استفاده از مبارزه از نوع دسامبر» (۷) می گذارد. در انقلاب روسیه همه اینها از وظایف بسیار مهم گرایش بلشویکی گردیده‌اند. و تجربه انقلاب روسیه بیش از اندازه این وظایف را برای ما آسان می کند،

و منبعی از راهنمایی‌های عملی و داده‌های تاریخی امکان آنرا می‌دهد که دقیقتر این راه و روش‌های جدید مبارزه یعنی اعتصاب توده‌ای و بکار گرفتن نیروی مستقیم را ارزیابی کنیم. این شیوه‌های مبارزه کمتر از هر کس برای بلشویک‌های روسی و طبقه کارگر روس «تازه» هستند. اینها برای فرصت طلبانی «تازه» هستند که نهایت سعی شان را می‌کنند که در غرب، خاطره کمون و در روسیه خاطره دسامبر ۱۹۰۵ را از حافظه کارگران پاک کنند. تقویت این خاطره‌ها، مطالعه علمی این تجربه*، پخش درسهای این مبارزه در میان توده‌ها و پذیرفتن تکرار ناگزیر آن در مقیاسی بزرگتر – این وظیفه سوسیال دمکراتهای انقلابی در روسیه است و در مقابل ما دورنمایی بینهایت غنی تر از دورنمای یک طرفه «ضد فرصت طلبی» و «ضد پارلمانتاریسم» سندیکالیست‌ها می‌گشاید.

رفیق ووینف به سندیکالیسم به منزله گرایش بخصوصی، چهار اتهام وارد می‌کند (ص ۱۹ به بعد رساله‌اش)، و غلط بودن آنرا با روشنی چشم‌گیری نشان می‌دهد: ۱- «شکل هرج و مرج وار و سست سازمانی»؛ ۲- استمرار در هیجان نگهداشتن کارگران بجای ایجاد یک «پایگاه سازمان طبقاتی» محکم؛ ۳- خصلت فردگرایانه خرده بورژوائی آرمان آن و تئوری پرودونی آن؛ ۴- «بیزاری از سیاست» به نحو احمقانه.

در اینجا نکات زیادی است که تشابه با «اکونومیسم» کهن سوسیال دمکراتهای روس دارد. از اینرو من به اندازه رفیق ووینف نسبت به «مصالحه» اکونومیست‌هایی که به سندیکالیست‌ها پیوسته‌اند با سوسیال دمکراسی انقلابی خوش بین نیستم. همچنین فکر می‌کنم که پیشنهادات رفیق ووینف برای یک «شورای عمومی کار» به منزله یک داور نهائی با شرکت سوسیالیست رولوسیونرها در آن، کاملاً غیرعملی هستند. این مزوج کردن «وضع آینده» است با قالبهای سازمانی زمان فعلی. اما کوچکترین بیمی از دورنمایی رفیق ووینف ندارم، دورنمایی مبنی بر «تحت انقیاد درآوردن سازمانهای سیاسی به وسیله سازمان اجتماعی یک طبقه ... فقط وقتی که [من هنوز از رفیق ووینف نقل قول می‌کنم و کلمات مهم را تأکید می‌نمایم] ... همه اتحادیه گرایان سوسیالیست گردند». غریزه‌های طبقاتی توده‌های کارگر هم اکنون در روسیه با نیروی تمام شروع به تظاهر کرده‌اند. این غریزه طبقاتی هم اکنون تضمینهای عظیمی هم علیه پرگوئیهای خرده بورژوائی سوسیالیست رولوسیونرها و هم علیه بندگی منشویکها در مقابل کادتها فراهم می‌کند. ما هم اکنون با جسارت می‌توانیم ادعا کنیم که سازمان توده‌ای کارگری در روسیه (اگر که ایجاد شود و تا حدی که اکنون ایجاد شده است حتی اگر به وسیله انتخابات، اعتصابات، تظاهرات و غیره باشد) مسلماً به بلشویسم و سوسیال دمکراسی انقلابی نزدیکتر خواهد بود.

رفیق ووینف به درستی ماجرای «کنگره کار» را به منزله مطلبی «بی معنی» به حساب می‌آورد. ما باید که در اتحادیه‌های کارگری شدیداً کار کنیم، ما باید که در تمام زمینه‌ها کار کنیم تا تئوری انقلابی مارکسیسم را در بین کارگران انتشار دهیم و تا یک «پایگاه» از سازمان طبقه را بنا کنیم. بقیه کارها خودشان انجام خواهند شد.

* کاملاً طبیعی است که کادتها باید با اشتیاق در حال مطالعه تاریخچه دو دوما باشند. کاملاً طبیعی است که آنها باید بیماری و خیانت‌های لیبرالیسم رودیچف – کوتلروف را همچون جواهر در نظر بگیرند. طبیعی است که آنها باید به جعل تاریخ با پرده سکوت افکندن بر روی مذاکراتشان با ارتجاع بپردازند و غیره. برای سوسیال دمکراتها غیرطبیعی است که با اشتیاق به مطالعه حوادث اکتبر – دسامبر ۱۹۰۵ بپردازند، زیرا هر روز از آن دوره برای سرنوشت همه مردم روسیه و بخصوص طبقه در مقایسه با کلمات «صادقانه» رودیچف در دوما، اهمیتی صدها برابر دارد.

نوشته شده در نوامبر ۱۹۰۷
نشر برای اولین بار در ۱۹۳۳
کلیات آثار لنین، جلد ۱۳

توضیحات

- ۱- دیباچه بر رساله ووینف (الف. و. لوناچارسکی) درباره طرز برخورد حزب نسبت به اتحادیه‌های کارگری توسط لنین در نوامبر ۱۹۰۷ نوشته شد. جزوه لوناچارسکی هیچگاه منتشر نشد.
- ۲- زنامیا ترودا (پرچم کار) ارگان مرکزی حزب سوسیالیست رولوسیونر (سوسیالیست انقلابی) بود که در پاریس از ژوئیه تا آوریل ۱۹۱۴ منتشر می شد.
- ۳- اشاره است به کنگره مانهایم (Mannheim) حزب سوسیال دمکرات آلمان در ۲۹-۲۳ سپتامبر ۱۹۰۶ برگزار شد. مسئله اصلی در دستور کار آن، مسئله اعتصاب عمومی سیاسی بود که سوسیال دمکراتهای آلمان در کنگره شان در ینا (Jena) آن را به عنوان مهم ترین روش مبارزه سیاسی اعلام داشته بودند. در این ارتباط به اتحادیه‌های کارگری اشاره شده بود که ایده اعتصاب عمومی سیاسی را به دلیل آنارشیستی بودن رد کرده بودند. کنگره مانهایم بطور آشکار موضع اپورتونیستی اتحادیه‌ها را محکوم نکرد ولی به تمام اعضای حزب پیشنهاد کرد که به سازمانهای اتحادیه‌های بپیوندند و به اعضای اتحادیه‌ها پیشنهاد کرد که به حزب سوسیال دمکرات بپیوندند «برای برانگیختن روحیه سوسیال دمکراسی در جنبش اتحادیه‌ای».
- ۴- نئوزیت ارگان تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان بود که در اشتوتگارت از ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳ منتشر می شد.
- ۵- نوزدرف (Nozdrev) - شخصیتی است در «ارواح مرده» اثر گوگول که نمونه اربابی ارباب گر و فریبکار است.
- ۶- اسووبوژدنیه (Osvobozhdeniye) - دو هفته نامه‌ای بود که در خارجه از ۱۸ ژوئن (۱ ژوئیه) ۱۹۰۲ تا ۵ (۱۸) اکتبر ۱۹۰۵ به سردبیری پ. استرووه منتشر می شد. این نشریه ارگان بورژوازی لیبرال روسیه بود و ایده‌های لیبرالیسم سلطنت طلبانه معتدل را تبلیغ می کرد.
- ۷- اشاره است به قیام مسلحانه کارگران علیه حکومت مطلقه در دسامبر ۱۹۰۵.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com